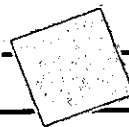


یا زندگی را بسازیم،

نه با زندگی بسازیم

روز را خورشید می‌سازد، روزگار را ما (جلد ۲)





سرشناسه : لمعلی، مسعود، ۱۳۵۵ ، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور : بیا زندگی را بسازیم : بیا زندگی بسازیم
گردآورندگان مسعود لمعلی، فهیمه ارزنگی، ویراستار محمود محبی
مشخصات نشر : مشهد : انتشارات مهارت‌های زندگی، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۲۰۴ ص. : مصور.
فروست : روز را خورشید می‌سازد روزگار را ما؛ ۲
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۲۷۳-۱-۷
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : چاپ قبلی : جاودان خرد، ۱۳۹۱ (۱۷۸ ص.).
موضوع : داستان‌های کوتاه -- مجموعه‌ها
موضوع : داستان‌های اخلاقی -- مجموعه‌ها
موضوع : راه و رسم زندگی -- داستان
شناسه افزوده : ارزنگی، فهیمه، ۱۳۵۱ - ، گردآورنده
شناسه افزوده : محبی، محمود، ویراستار
رده بندی کنگره : الف ۱۳۹۱ پ ۹۱/۷ PZ
رده بندی دیویی : ۸۰۸/۸۳۱
شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۵۳۸۰۱

گردآورندگان: مسعود لمعلی، فهیمه ارزنگی
ویراستار: محمود محبی
نوبت چاپ : اول ۱۳۹۱
شمارگان: ۳۰۰۰

ناشر: مهارت‌های زندگی

مشهد - ۸۷۱۸۰۶۷ - ۰۵۱۱

ناشر همکار: جاودان خرد

مشهد - احمدآباد - مقابل محشمی

۰۵۱۱ - ۸۴۳۴۵۲۷

انتشارات گوتنبرگ - ۶۶۴۱۳۹۹۸ - ۰۲۱

امور هنری: گرافیک بانوج

۰۵۱۱-۶۰۶۲۶۵۰-۰۹۱۵۱۰۷۸۱۱۵

صفحه آرایشی و طراحی جلد:

افسانه براتی - الهه براتی

چاپخانه: آستان قدس

مرکز پخش روزگار:

۰۹۳۶۳۳۴۸۰۰۱

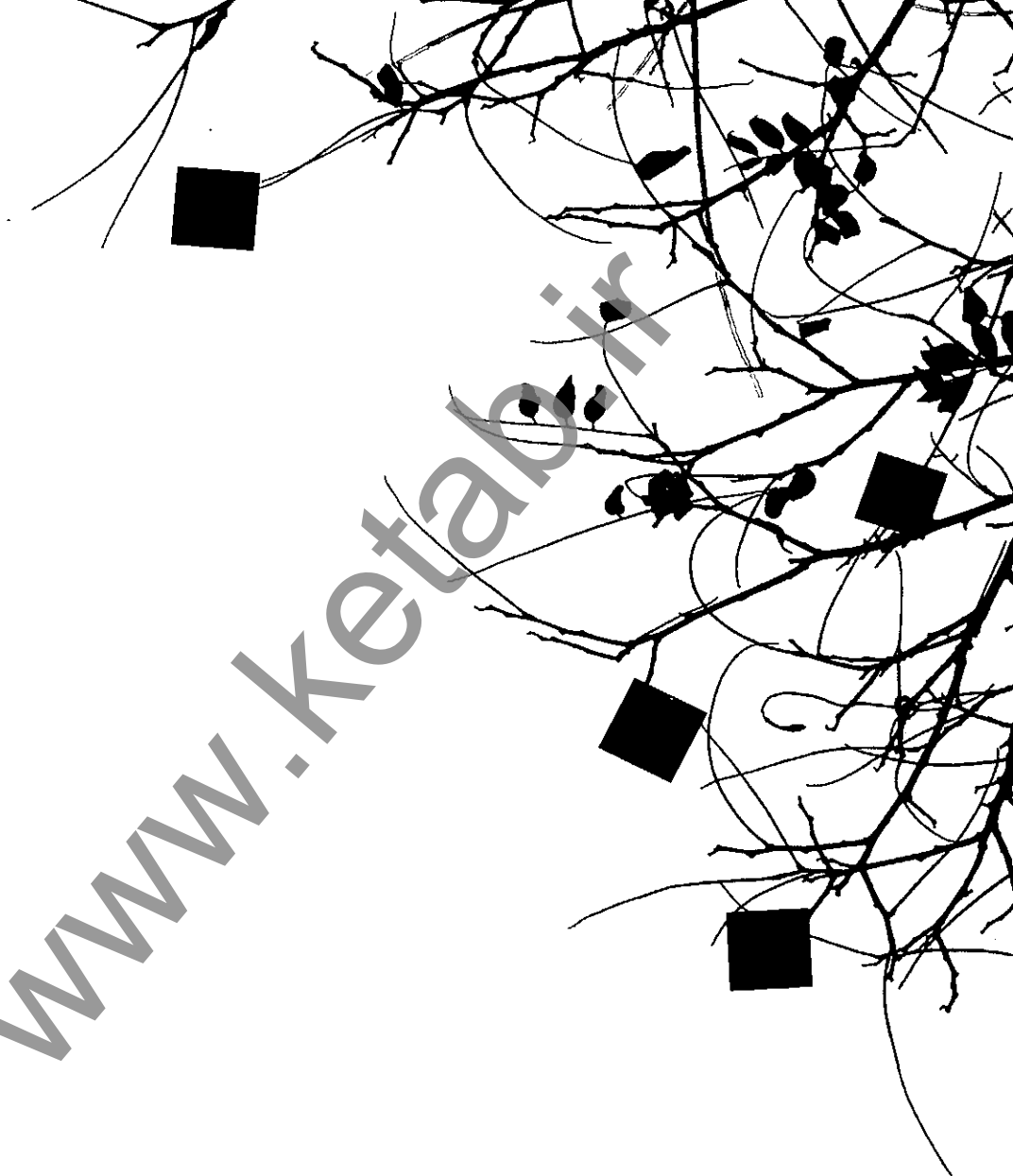
قیمت: ۷۵۰۰ تومان

کلیه حقوق این اثر متعلق به انتشارات "مهارت‌های زندگی" می‌باشد.

درود بر خداوند که مرا آفرید و قلب مرا از عشق پر کرد.
درود بر پدر و مادرم که رنج رشد و تربیت مرا تحمل
کردند و درود بر معلمین و اساتید عزیزم که در مسیر رشد
و تعالی من قدم های بسزایی برداشته اند.
این کتاب را به معلمین عشق و معرفتم، بانوان معصومه
کوینده و مهری میر خرسندی هدیه می نمایم.

فهیمة ارژنگی / بهار ۹۱

www.ketab.ir



فهرست مطالب

مقدمه	۱۵
خط سیر نویسندگی ام	۱۹
فصل اول: زندگی مقدس است	
زندگی حقیقی	۲۷
تو هنوز متولد نشده ای	۲۹
درمان مسکله	۳۰
در جهان هیچ چیز ثابت ترازبی ثباتی نیست	۳۲
پدر شما یک رعیت است	۳۶
هر رخدادی را جشن بگیر	۴۰
شادی بی دلیل	۴۲
شب و روز	۴۴
داستان کیک خوشمزه	۴۶
کابوسی به نام ترس	۴۸
چیزی برای ترسیدن وجود ندارد	۵۱
امنیت	۵۳

- گناه و ثواب ۵۶
- ترس تاریکی است ۵۷
- تختخواب پادشاه ۵۹
- هرگز قضاوت نکنیم ۶۱
- دور باطل ۶۲
- چشم ها را باید شست ۶۳
- ذهن کهنه ۶۷
- مهم و غیر مهم وجود ندارد ۶۹
- اقیانوس کجاست؟ ۷۰
- من میلیون ها استاد داشته ام ۷۲
- یک سؤال ۷۴
- سعی کردن ۷۷
- در حال احتضار ۷۸
- چون میوه رسیده ۷۹
- زندگی ماورای مرگ و تولد ماست ۸۰

فصل دوم: عزت نفس و خودشناسی

- سؤال اصلی ۸۴
- مرد فانوس بد دست ۸۶
- مُشک آهوی نخن ۸۷
- طوطی بد دهان ۸۹
- مقایسه نکن، خودت باش ۹۱
- شیطان یا فرشته ۹۳
- خلاق باش ۹۵
- خودپذیری ۹۸

۱۰۰		رزمایش نظامی
۱۰۲		سرکوبی
۱۰۴		منسجم و یا منقسم
۱۰۷		داستانی از زمان استالین
۱۰۹		تفاوت خرد با دانش
۱۱۱		ملاک تشخیص دانش واقعی از کاذب

فصل سوم: عشق

۱۱۶		ریشه
۱۱۸		ریشه ها
۱۲۰		پادشاه و سه فرزندش
۱۲۲		بلوغ و بخشش
۱۲۳		سه نوع عشق
۱۲۷		گره به دو نیم شد
۱۳۰		پلیس و کشش
۱۳۲		اسمت چیه ؟
۱۳۳		با طلا باید نوشت
۱۳۴		کالبد شکافی حسادت

فصل چهارم: نفس و نفس پرستی

۱۴۰		چرا انسان به انتقاد علاقه مند است ؟
۱۴۲		خلاف جریان آب
۱۴۴		رتوش
۱۴۷		به چنگ آوردن شیطان
۱۴۸		حراج طوطی

۱۵۰	 شکسیر
۱۵۲	 خلاقیت
۱۵۴	 داستان مجسمه ساز
۱۵۶	 دربارہ ی بلوغ
۱۵۸	 نفس و نزاع

فصل پنجم: دنیا پرستی

۱۶۲	 چشم انتظار
۱۶۷	 انتخاب کنید
۱۶۸	 افسانہ ی سرزمین پروانہ ها
۱۷۰	 قناعت
۱۷۱	 حسادت در خواب
۱۷۲	 اخراج از بازی
۱۷۴	 تو نیز خواهی مُرد
۱۷۵	 امیال و آرزوها
۱۷۸	 قایق
۱۸۱	 افسانہ ی چاکرواتین
۱۸۴	 عشق و بلوغ
۱۸۶	 سخن پایانی
۱۸۷	 از مسعود لعلی منتشر شده است

در پایان لازم می دانیم صمیمانه از هنرمند خوش ذوق کشور خانم ویدامسگرانی تشکر کنیم. ایشان بزرگمنشانه آرشيو عکس های خود را در اختیار ما گذاشتند. بخش اعظم عکسهای این کتاب و جلد بعدی مربوط به مجموعه شخصی ایشان می باشد که خانم افسانه براتی با سلیقه زیبای خود از آنها در کتاب استفاده کردند، از ایشان نیز سپاسگزاریم که با حوصله کار صفحه آرائی و طراحی جلد این مجموعه چهار جلدی را انجام دادند. در نهایت از خانم الهه براتی یاد و تشکر می کنیم که مسئولانه مدیریت امور هنری و چاپ این مجموعه را بر عهده داشتند.



www.ketab.ir

مقدمه

شاهزاده‌ای هلتنگ از بازی‌های دربار و قدرت، لباس بازرگانان پوشید و با مقداری از طلا و جواهرات سلطنتی شهر و دیارش را ترک کرد و به قصد تجربه اندوزی روانه سرزمین‌های جدید گشت. در طول سفر به شهری رسید و در بازار آنجا به فردی بر خورد که شغل خود را فروش سخن‌های حکمت‌آمیز معرفی می‌کرد. شاهزاده به قیمت گزافی (سه هزار درهم) سه پند از وی خرید.

۱- هیچ وقت در میان دره‌ها نخواب.

۲- هیچ وقت در امانت خیانت نکن.

۳- هیچ وقت روز خوب و شاد خود را با روز بد عوض نکن.

شاهزاده از آن مرد که فارغ گشت متوجه شد همراهانش شهر را ترک کرده‌اند. او به دنبال آن‌ها رفت و دید که در دره‌ای چادر زده‌اند.

با خود گفت: هزار دینار داده‌ام که هیچ وقت میان دره‌ها نخوابم. با این فکر رفت بالای تپه‌ای چادر زد. بعضی از همراهان او تبلی کردند و پیش او نیامدند.

نیمه های شب بود که باران شدیدی شروع به باریدن کرد و سیل بزرگی در میان دره به راه افتاد. سیل همه ی آنهایی را که در دره خوابیده بودند، با تمام اسب ها و وسایل شان از جا کند و با خود برد.

شاهزاده که از این خطر نجات یافته بود به همراه چند نفر به راه خود ادامه دادند تا به شهر دیگری رسیدند. اما در آنجا امیر شهر او را شناخت و تقاضا کرد چند روزی از وی پذیرایی کند.

شاهزاده پذیرفت و چند صبحی در آنجا ماند. روزی امیر به قصد کاری شهر را ترک کرد و خانه و زندگی و امارتش را به امانت به شاهزاده ی جوان سپرد شاهزاده پذیرفت و با جان و دل از زندگی امیر به مراقبت پرداخت.

شاهزاده روزی در محوطه ی قصر نشسته بود که دختر امیر روی بام آمد و هنگامی که او را دید، یک دل نه صد دل عاشق او شد. بعد چند نامه برای او فرستاد: «میل دارم همسر تو شوم، با من ازدواج کن».

شاهزاده نامه ها را می خواند و وسوسه می شد که این کار را بکند، اما با خودش می گفت: «من هزار دینار داده ام که در امانت خیانت نکنم».

دختر امیر در نامه ای دیگر او را تهدید کرد، اما شاهزاده باز هم به نامه ی او توجهی نکرد. وقتی که امیر برگشت، دختر به پدر گفت: تو، ما و زندگی ات را به دست آدمی خیانت کار سپردی و رفتی؛ این مرد چندین بار نامه نوشت و از من تقاضای ازدواج کرد. او می گفت: اگر با من ازدواج نکنی پدرت را خواهم کشت.

امیر، برای یکی از نگهبانان قصر نامه ای نوشت و آن را مهر کرد و به دست شاهزاده داد تا آن را به دست نگهبان برساند. او به شاهزاده گفت: «این نامه را خودت تنهایی باید ببری».

شاهزاده نامه را گرفت و به طرف قلعه رفت تا نگهبان را پیدا کند. در میان راه، چند نفر از دوستانش را دید که سرگرم بازی و تفریح بودند. آن ها وقتی که شاهزاده را دیدند، گفتند: «بیا و با ما خوش باش».

شاهزاده از مأموریتش گفت. مرد لنگی آنجا بود که نامه های دختر امیر را به شاهزاده می رساند. او گفت: اگر اجازه بدهید، خودم با احتیاط نامه را می برم و جوابش را می آورم.

شاهزاده با خود گفت: «هزار دینار داده ام تا روز خوب و شادم را با روز بد عوض نکنم. حالا که همه خوش میگذرانند، بهتر است که من هم با آن ها باشم». این بود که نامه را به آن فرد داد تا آن را ببرد.

مرد رفت و نامه را به دست نگهبان داد. نگهبان نامه را باز کرد: «سر آورنده ی نامه را از تنش جدا کن و برای من

بفرست». نگهبان بی معطلی شمشیر کشید و بر طبق دستور عمل کرد. امیر وقتی سر مرد لنگ را به جای سر شاهزاده دید، تعجب کرد و با خود گفت: «در این کار شاید راز و رمزی باشد؟» و بعد شاهزاده را به حضور طلبید و داستان را برای او تعریف کرد. شاهزاده گفت: «قسم می خورم که بی گناهم» و برای اثبات حرف خود، نامه های دختر را به دست امیر داد و گفت: «این نامه ها را همین فرد به دست من می رساند. گویا عاقبت به سزای کار خود رسید» امیر او را بخشید و از اینکه درباره اش بی مقدمه فکرهای بدی کرده بود معذرت خواست. بدین ترتیب، شاهزاده از مرگ نجات پیدا کرد و معلوم شد که هر کدام از آن سخن های ارزشمند، بسیار بیشتر از پولی که بابت آن ها پرداخته بود، ارزش داشت. این کتاب چکیده ی اصول و حقایق خرمندانانه ای است که از لایه های جلد کتاب و صدها صفحه مطلب گردآوری کرده ایم و تقدیم شما عزیزان می کنیم امیدواریم وقتی این کتاب را مطالعه می کنید به این نتیجه رسیده باشید که ارزش خرید و وقت گذاشتن برای مطالعه ی آن را داشته باشد. اما نکته ی مهم عمل و زندگی براساس حقایقی است که بزرگان و اندیشمندان در قالب داستان های این مجموعه منعکس کرده اند، چه حکما گفته اند: فاصله ی میان علم و عمل بیشتر از فاصله ی میان علم و جهل است.

masoodlaali.com

masoodlaali@gmail.com

مسعود لعلی

فهمه ارزنگی